

نسخه منظومه شیخ صنعان و دختر ترسا (به زبان هورامی)

مظهر ادوای^۱

مقدمه

منظومه شیخ صنعان اول بار در کتاب تحفه الملوک غزالی آمده و سپس عطار آن را در منطق الطیرش نقل کرده است. این منظومه که در نیمه اول قرن ۱۳ هـ ق به زبان هورامی برگردانده شده، داستان دلدادگی شیخ صنعان مسلمان به دختر ترسا است که شیخ به امید وصال دختر، دست از اسلام می‌شوید. تصحیح حاضر، از روی دو نسخه صورت گرفته است. اول، نسخه‌ای با نام «منظومه شیخ صنعان» که با شماره بازیابی (گ ۱ الف - ۱۰ الف) ۱/۱۴۹۷۶ و به خط نستعلیق در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود. این نسخه دارای ۲۲ صفحه و ۳۲۰ بیت است، ضمن اینکه صفحه اول آن دو بار اسکن شده. تاریخ کتابت و کاتب آن مشخص نیستند؛ ولی احتمالاً در قرن سیزدهم کتابت شده است. بر خلاف نسخه اول، نسخه دوم دارای ۲۸ صفحه و ۳۰۲ بیت است. این نسخه به خط نسعلیق و در صفر ۱۲۲۳ هـ ق کتابت شده است. کاتب در ابیات پایانی نسخه می‌گوید:

اگر بپرسان چه تاریخ وخت	قجر نیشته‌بی به شاد نروی
هزار و دو بیست و سه سال بی	فتحعلی شاه بلند اقبال
به شاد پادشای ملک ایران بی	رعیت چه ظلم یانه ویران بی

یعنی: «اگر از تاریخ کتابت نسخه پرسیدند، بدان که در این زمان، قاجارها با شادی بر تخت نشستند»

۱. دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد. m_advay@yahoo.com

بودند. در سال ۱۲۲۳ق. که فتحعلی‌شاه اقبال بلندی داشت و با شادی پادشاه سرزمین ایران بود، رعیت از ظلم و ستم او خانه خراب شده بود».

ابیات ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۷، ۲۰۲ - ۲۰۴ - ۲۳۸ و ۲۸۵ - ۳۰۱ نسخه دوم، در نسخه اول وجود ندارند و ابیات ۱۲۴ - ۱۴۲ و ۱۴۵ - ۱۴۷ نسخه اول در نسخه دوم وجود ندارند. همچنین لازم به ذکر است که نسخه اساس، نسخه اول (مجلس) است و در آن معمولاً حروف اضافه به کلمات بعد از خود چسبیده که این خواندن متن را سخت می‌کند. برای مثال کلمات چه یا جَ کلیسا، وس در، به عشق و چه یا جَ کوم به صورت جکیسا، وسدر، بعشق و جکوم آمده‌اند. در مقاله حاضر ضمن آوردن خلاصه‌ای از داستان، تمام آن، از روی دو نسخه به دست آمده تصحیح و در پایان واژه‌نامه‌ای (هورامی - فارسی) به آن اضافه شده است.^۱

خلاصه داستان شیخ صنعان و دختر ترسا به زبان هورامی

شیخ صنعان چهل سال همراه چهارصد مرید خود در مسجدالحرام عبادت می‌کرد. اما به سبب این اعتکاف‌های طولانی مدت، غباری از غرور بر وجودش نشسته بود. شبی در خواب دید که همراه یارانش عازم شهر روم است و شعله‌ای نور از قلعه‌ای کوچک نمایان شده. چون از خواب برخاست، در پی تعبیر خوابش، همراه چهل مرید به راه افتاد تا اینکه قلعه روشنی از دور نمایان شد. شیخ خود را به پای قلعه رساند و گفت این همان مکانی بود که در خواب دیدم و بدون شک اینجا قبله مراد من است.

رهبانانی که در آنجا بودند، برای دختر ترسا خبر بردند که یکی از شیوخ بزرگ مسلمانان به دیدن تو آمده است. شیخ در ملاقات با دختر ترسا، از عشق و علاقه‌اش به او و سختی‌ها و بی‌قراری‌هایی که در این راه متحمل شده، خبر داد. دختر ترسا تبسمی کرد و گفت ای شیخ، عشق دیگر برای تو معنی ندارد، بازگرد، وگرنه در این راه رسوا خواهی شد. شیخ گفت بگذار همه عالم بدانند که صنعان دیوانه و گرفتار تو شده است. حال جانم در گرو توست. دختر ترسا پاسخ داد اگر می‌خواهی مرادت حاصل شود، باید سه شرط مرا را بپذیری: اول جرعه‌ای از شراب به یاد کیانیان بنوشی؛ دوم قرآن را آتش بزنی؛ سوم چوپان خوک‌هایم شوی و آن‌گاه به کلیسا آمده، دین عیسی را قبول کنی و با دین رسول (ص) بیگانه شوی. شیخ هم تمامی شرطها را پذیرفت.

پس از این، مریدان شیخ با بازگشت از نزد وی به خانه خدا، خلیفه را که از یاران نزدیک شیخ بود، از احوال او آگاه کردند. خلیفه در خانه خدا، دست به دعا گشوده، طلب رهایی شیخ از این ماجرا را کرد. آنگاه در خواب دید که از او خواستند به روم رود و شیخ را از این مصیبت رهایی بخشد. در پی آن، خلیفه همراه چهل مرید به سوی روم به راه افتاد. در آنجا شیخ را دیدند که در حال چوپانی خوکان است و خرقة رهبانان را پوشیده است. خلیفه از او پرسید که چرا دین حق را کنار گذاشتی و بت پرستی شدی. شیخ از این سخنان

۱. در این‌جا لازم می‌دانم از همکاری صمیمانه استادان بزرگوار محمد رشید امینی و فاتح رحیمی برای آماده شدن این مقاله سپاسگزاری کنم.

ناراحت شد و گفت دین و ایمان من، دین دلبر است. جام شرابی که از دست دلبر بگیرم، برای من از آب کوثر گوارا تر است. در نتیجه، خلیفه دستور داد که همه مریدان بلند شوند و وضو تازه کنند تا شاید با دعا و راز و نیاز با خدا، شیخ را به راه راست بازآورند. در پی آن، شیخ از حال رفت و چون به هوش آمد، روی به درگاه خدا، توبه و استغفار کرد. کشیشان به دختر ترسا خبر دادند که صنعان به دین اسلام بازگشت. ترسا نزد شیخ آمد و گفت که من به دین تو درآمده‌ام و از بت‌پرستی بیزارم. شیخ از این گفته خوشحال شد و به شهر ترسا بازگشت و همه بتان را شکست. سپس دختر ترسا و شیخ با هم ازدواج کردند. پس همه جمع شده، به رقص و پای کوبی پرداختند و این گونه شیخ صنعان به مرادش رسید.

تطبیق و مقایسه منظومه شیخ صنعان هورامی با فارسی

داستان شیخ صنعان طولانی‌ترین داستان منطق‌الطیر است. مأخذ آن، داستانی کوتاه در *تحفة الملوک* غزالی است. بر پیکره اصلی این داستان کوتاه، آنچه عطار افزوده، وصف‌های شاعرانه درباره زیبایی دختر ترسا، سوز و ساز شیخ و گفتگوهای میان شیخ و مریدان، شیخ و دختر ترسا و مریدان با یکدیگر، وصف‌های پراکنده دیگر، مثل خمر نوشیدن و زناز بستن شیخ است.

با نگاهی به اشعار منظومه شیخ صنعان و دختر ترسا در شعر هورامی و فارسی در می‌یابیم که شاعر هورامی‌زبان در بیشتر داستان فقط زمینه کلی را تا حدی حفظ کرده و داستان را با ذهن خلاقانه خود روایت کرده است. او خود را مقید به ترجمه دقیق ابیات شیخ عطار از فارسی به هورامی ندانسته و به ویژه انتهای داستان را کاملاً متفاوت از عطار، نقل و تمام کرده است. برای نمونه، عطار داستانش را این گونه آغاز می‌کند:

در کمال از هر چه جویم بیش بود	شیخ صنعان پیر عهد خویش بود
با مرید چارصد صاحب کمال	شیخ بود او در حرم پنجاه سال
	در حالی که آغاز روایت هورامی چنین است:
جه گمراهی ویش چون برشی چه راه	بواجون تعریف صنعان گمراه
عبادت مکرد بی زیاد و کم	چهل سال صنعان لوا پی حرم
	عطار در روند روایت داستان، دختر ترسا را این گونه توصیف می‌کند:
بر سر منظر نشسته دختری	از قضا در راه بود عالی منظری
در ره روح‌الله‌اش صد معرفت	دختری ترسا و روحانی صفت
آفتابی بود اما بی‌زوال	بر سپهر حسن در برج جمال
زودتر از عاشقان در کوی او	آفتاب از رشک عکس روی او
از خیال زلف او زناز بست ...	هر که دل در زلف آن دلدار بست

هر دو چشمش فتنه عشاق بود
 هر دو ابرویش به خوبی طاق بود ...
 روی او در زیر زلف تابدار
 بود آتش پاره بس آبدار ...
 صد هزاران دل چویوسف غرق خون
 اوفتاد در چه او سرنگون

شاعر هورامی، اول به توصیف قلعه‌ای که دلبر (دختر ترسا) در آن قرار دارد، می‌پردازد:

مردان واتن ای شیخ سالار
 قلاچه عظیم چه دور دا دیار
 هوریزه بشین و پای قلاوه
 بو قلاهی عظیم چه دور بلاوه
 صنعان اید اژنی هوریزا و پا
 چنی مردان رونیا و را
 شیخ یاو [و] پای قلاچه دلبر
 رو مالا بخاک خاکش کرد و سر

آن گاه در ابیات بعدی، رهبانان، دختر ترسا را خبردار می‌کنند که شیخی از مسلمانان آمده و بی قرار و با گریه و زاری به دنبال شماست.

رهبانان بتاو بردشان احوال
 در ساعت پری ترسای سوسن خال
 واتن یک شخصی چه مسلمانان
 مگرو زار زار شین فراوان
 دیارن چمان بی قرار یون
 دل ذلیل و زام دوری یاریون
 چون سیل وهار اسرین موارو
 دیارن چمان عشق تو دارو

در منظومه فارسی، عطار برخورد اولیه شیخ با دختر ترسا را این گونه توصیف می‌کند:

دختر ترسا چو برقع برگرفت
 بند بند شیخ آتش در گرفت
 چون نمود از زیر برقع روی خویش
 بست صد ز نارش از یک موی خویش
 گر چه شیخ آنجا نظر در پیش کرد
 عشق آن بت روی کار خویش کرد
 شد به کل از دست و در پای اوفتاد
 جای آتش بود و بر جای اوفتاد
 هر چه بودش سر به سر نابود شد
 ز آتش سودا دلش چون دود شد
 عشق دختر کرد غارت جان او
 کفر ریخت از زلف بر ایمان او

آن گاه شیخ شروع به سخن گفتن با خدا و سپس با یارانش می‌کند:

گفت یا رب امشبم را روز نیست
 یا مگر شمع فلک را سوز نیست
 در ریاضت بوده‌ام شب‌ها بسی
 خود نشان ندهد چنین شب‌ها کسی
 همچو شمع از نفت و سوزم می‌کشند
 شب همی شوزند و روزم می‌کشند
 جمله شب در خون دل چون مانده‌ام
 پای تا سر غرقه در خون مانده‌ام ...
 یا رب امشب را نخواهد بود روز
 شمع گردون را نخواهد بود سوز

یارب این چندین علامت امشب است
یا مگر روز قیامت امشب است ...
اما در منظومه هورامی شیخ پس از برخورد با دختر ترسا، شروع به سخن گفتن با او می‌کند و پس از آن با یارانش به بحث و مجادله می‌پردازد و حاضر نمی‌شود به دین اسلام بازگردد.

چون شمس خاور سر کیشا و بر	واتش ای وش آمای بخیر
ناغافل صنعان دیا به لاهه	دیش دین و دنیاش مدران و پاهه
هوریزا و پا سجده برد ونش	ترسا د روی ناز علیک دا پنش
رو مالا و خاک پیر اندوه بار	واتش ای ترسا زنه‌ار صد زنه‌ار
من شیخ صنعان مواچان نامم	ار قبولت بو کمز غلامم
پی تو آراگیل دور زمانم	پی تو خاکسار بول بانامم
پی تو ویردم جه کعبه شریف	آمام آستانت و پای ویم حریف
پی تو شب و روژ شین زاریمن	دایم من پی تو بی‌قراریمن

در منظومه فارسی، دختر ترسا به شیخ می‌گوید که اگر می‌خواهد به مرادش برسد، باید چهار کار به نشانه ترک دین اسلام انجام دهد و یک سال نیز برایش خوک بانی کند.

گفت دختر گر تو هستی مرد کار	چار کارت کرد باید اختیار
سجده کن پیش بت و قرآن سوز	خمر نوش و دیده را ایمان بدوز ...
بواچون تعریف صنعان گمراه	جه گمراهی ویش چون برشی جه راه
چهل سال صنعان لوا پی حرم	عبادت مکرد بی زیاد و کم

عطار در روند روایت داستان، دختر ترسا را این‌گونه توصیف می‌کند:

از قضا در راه بود عالی منظری	بر سر منظر نشسته دختری
دختری ترسا و روحانی صفت	در ره روح‌الله‌اش صد معرفت
بر سپهر حسن در برج جمال	آفتابی بود اما بی‌زوال
آفتاب از رشک عکس روی او	زودتر از عاشقان در کوی او
هر که دل در زلف آن دلدار بست	از خیال زلف او زناز بست ...
هر دو چشمش فتنه عشاق بود	هر دو ابرویش به خوبی طاق بود ...
روی او در زیر زلف تاب‌دار	بود آتش پاره بس آبدار ...
صد هزاران دل چو یوسف غرق خون	اوفتاد در چه او سرنگون

شاعر هورامی، اول به توصیف قلعه‌ای که دلبر (دختر ترسا) در آن قرار دارد، می‌پردازد:

مریدان واتن ای شیخ سالار
 هوریزه بشین و پای قلاوه
 صنعان اید اژنی هوریزا و پا
 شیخ یاو[[و]] پای قلاچّه دلبر
 قلاچّه عظیم جه دور دا دیار
 بو قلای عظیم جه دور بلاوه
 چنی مریدان رونیا و را
 رو مالا بخاک خاکش کرد و سر
 آن گاه در ایبات بعدی، رهبانان، دختر ترسا را خبردار می‌کنند که شیخی از مسلمانان آمده و بی قرار و با گریه و زاری به دنبال شماست.

رهبانان بتاو بردشان احوال
 واتن یک شخصی چه مسلمانان
 دیارن چمان بی قراریون
 چون سیل وهار اسرین موارو
 در منظومه فارسی، عطار برخورد اولیه شیخ با دختر ترسا را این گونه توصیف می‌کند:

دختر ترسا چو برقع برگرفت
 چون نمود از زیر برقع روی خویش
 گر چه شیخ آنجا نظر در پیش کرد
 شد به کل از دست و در پای او فتاد
 هر چه بودش سر به سر نابود شد
 عشق دختر کرد غارت جان او
 بند بند شیخ آتش در گرفت
 بست صد ز نارش از یک موی خویش
 عشق آن بت روی کار خویش کرد
 جای آتش بود و بر جای او فتاد
 ز آتش سودا دلش چون دود شد
 کفر ریخت از زلف بر ایمان او
 آن گاه شیخ شروع به سخت گفتن با خدا و سپس با یارانش می‌کند:

گفت یا رب امشبم را روز نیست
 در ریاضت بودهام شبها بسی
 همچو شمع از نفت و سوزم می‌کشند
 جمله شب در خون دل چون ماندهام
 یا رب امشب را نخواهد بود روز
 یارب این چندین علامت امشبست
 یا مگر شمع فلک را سوز نیست
 خود نشان ندهد چنین شبها کسی
 شب همی شوزند و روزم می‌کشند
 پای تا سر غرقه در خون ماندهام ...
 شمع گردون را نخواهد بود سوز
 یا مگر روز قیامت امشبست ...

اما در منظومه هورامی شیخ پس از برخورد با دختر ترسا، شروع به سخن گفتن با او می‌کند و پس از آن با یارانش به بحث و مجادله می‌پردازد و حاضر نمی‌شود به دین اسلام بازگردد.

چون شمس خاور سر کیشا و بر
 واتش ای وش آمای بخیر

دیش دین و دنیاش مدران و پاوه	ناغافل صنعان دیا به لاوه
ترسا دَ روی ناز علیک دا پنش	هوریزا و پا سجده برد ونش
واتش ای ترسا زنه‌ار صد زنه‌ار	رو مالا و خاک پیر اندوه بار
ار قبولت بو کمز غلامم	من شیخ صنعان مواچان نامم
پی تو خاکسار بول بانانم	پی تو آراگیل دور زمانم
آمام آستانت و پای ویم حریف	پی تو ویردم جه کعبه شریف
دایم من پی تو بی‌قراریمن	پی تو شب و روژ شین زاریمن

در منظومه فارسی، دختر ترسا به شیخ می‌گوید که اگر می‌خواهد به مرادش برسد، باید چهار کار به نشانه ترک دین اسلام اجام دهد و یک سال نیز برایش خوک‌بانی کند.

چار کارت کرد باید اختیار	گفت دختر گر تو هستی مرد کار
خمر نوش و دیده را ایمان بدوز ...	سجده کن پیش بت و قرآن سوز

این در حالی است که شیخ در منظومه هورامی، هفت سال خوک‌بانی می‌کند.

ادامه داستان از بازگشت مریدان شیخ به خانه کعبه، خبردار شدن یکی از مریدان شیخ از وضع او، دعا و نیایش مریدان به درگاه خدا برای بازگشت شیخ به اسلام و قبول شدن دعاهای آن‌ها در نزد خدا در هر دو منظومه کلتی یکسان دارد و با اندک تفاوت بیان شده است. اما پایان دو روایت فارسی و هورامی، کاملاً متفاوت است.

در روایت عطار، دختر ترسا در خواب می‌بیند که آفتاب در کنارش افتاده است. آفتاب زبان می‌گشاید که از پی شیخت روان شو و مذهب او بگیر. دختر از خواب برمی‌خیزد و نعره‌زنان و جامه‌دران، در پی شیخ روان می‌شود. شیخ از دل خویش آگاه می‌شود که دختر از دین مسیحیت خارج شده. شیخ باز می‌گردد. در دل مریدان باز شوری می‌افتد؛ شیخ حال دختر باز می‌گوید. همه به دنبال شیخ باز می‌گردند. دختر را برهنه پای و دریده جامه، چون مرده‌ای بر خاک می‌یابند. دختر با دیدن شیخ بیهوش می‌شود. شیخ از دیده بر او آب می‌افشاند تا به هوش می‌آید و اسلام بر او عرضه می‌کند. غلغله‌ای در باران می‌افتد. دختر اظهار بی‌طاقتی کرده، از شیخ طلب عفو می‌کند و سپس وداع کرده، چشم از دنیا فرو می‌بندد.

پایان منظومه هورامی این گونه است که با بازگشت شیخ به دین اسلام، ترسا نزد شیخ آمده، به دست و پای او می‌افتد و می‌گوید من به دین تو درآمده‌ام و از بت‌پرستی بیزارم. شیخ از این گفته خوشحال شده، از خدا برایش طلب بخشش می‌کند. پس از این شیخ به شهر ترسا بازگشته، همه بت‌ها را می‌شکند. دلبر هم با همه قوم و تبارش به خدا و رسول (ص) ایمان می‌آورند. ترسا و شیخ با هم ازدواج می‌کنند و شیخ صنعان به مرادش می‌رسد.

هذا کتاب صنعان

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

۱. بواجون تعريف صنعان گمراه
چهل سال صنعان لوا پی حرم
چنی چهارصد مرید سرمست
روی نشته بی سر به سجادت^۳
۵. جه مغروری ویش فخرش کرده‌وه
شی و جامه خواب چون هرده جاران
راکه شهر روم گرتش نه‌ور^۴
شیخ نگا مکرد وینه شوق نور
صب بی آشکار لرزا و ستیزا
۱۰. مریدان کفتن گشت به خاک پاش
مواتن گردین بنده فرمانین
جه کعبه شریف همت خواهی کرد
رونیا به رای^{۱۱} بیابانوه
هر دم مواتش یاران هامدم
۱۵. وات به مریدان^{۱۲} شیخ صنعان نام
تا یلوان و لای اعلا درختی
جه دور^{۱۳} مدروشو چون شماله نور
مریدان واتن ای شیخ سالار
هوریزه بشین و پای قلاوه
۲۰. صنعان اید اژنی هوریزا و پا
شیخ یاو^{۱۵} [و] پای قلاچه دلبر
وات اینه یاگه دین و دنیان
ایدن او مکان دینم به خاو^{۱۸}
هر ایدن پریش گر گرانمن
۲۵. هر ایدن به شوق دیدارش مستم
جه گمراهی ویش چون برشی جه راه^۱
عبادت مکرد بی زیاد و کم
لا قید بی جه گشت^۲ راکه حق پرست
واتش کی کردن چون من عبادت
نیشه بد نامیش دا و برده‌وه
دیش جه خاو دا چنی گشت یاران
به سوز مگیلو پی دین دلبر
قلاچه عظیم دیار دا جه دور^۵
جه خاو شیرین در ساعت خیزا^۶
وا عزازوه مکردن تناش
هر چی مواچی^۷ قوچ قربانین^۸
چنی چل مرید^۹ رو برا آورد
به آه و ناله بی‌آمانوه
کی بو جه لای^{۱۱} یار بوینون به چم
بیان با بشین شهر ترسا نام
دیشان مدروشو قلاچه سختی
شوق مدا جه دور چون شمع کافور
قلاچه عظیم جه دور دا دیار
بو قلاهی عظیم جه دور بلاوه
چنی مریدان رونیا و را^{۱۴}
رو مالا به خاک خاکش کرد و سر^{۱۶}
نظرگای شریف شوخ شیرین^{۱۷}
اسرینم پریش کول بستن به تاو
مکان ماوای دین و دنیامن^{۱۹}
خوشا به حالم یاوا به دستم

به تاقی ایدن قبله مرادم
 پی اید به زمزم هورگیلام و تاو
 روزان^{۳۲} پی خوراک قنیاتم خمن
 رهبانان به تاو بردشان احوال
 ۳۰. واتن یک شخصی^{۳۳} جه مسلمانان
 دیارن چمان بی قراریون^{۳۴}
 چون سیل وهار اسرین موارو^{۳۷}
 ترسا اید اژنی اما و لاوه
 اما و یاگه بز داری
 ۳۵. ریش وینه قاقم نادره شاران
 چنی چل مرید مست دیوانه
 دیل هراسان چون آهوی تتار
 به تحقیق^{۳۱} زاناش شیخ صنعان
 چون شمس خاور سر کیشا و بر
 ۴۰. ناغافل صنعان دیا به لاوه^{۳۳}
 هوریزا و پا سجده زمین برد
 رو مالا و خاک پیر اندوه بار
 من شیخ صنعان مواچان نام
 پی تو آراگیل دور زمانم
 ۴۵. پی تو ویردم جه کعبه شریف
 پی تو شب و روژ شین زاریمن
 پی تو نه جرگم زوخاو سر کردن
 پی تو چند وختن نکردنم خاو
 پی تو من جه گیان^{۳۵} شیریم ویردم
 ۵۰. پی تو بیزارم جه قوم و خویشان
 دخیلم ای ماه شمس خاوری
 بو تو به حاجت^{۳۶} یا نه کلیسات
 منزل گای شریف سر و آزادم
 پی اید چند وختی^{۳۱} شو نکردم خاو
 پی ایدن دایم کارم ماتمن
 در ساعت پری ترسای سوسن خال
 مگرو زار زار شین فراوان
 دل ذلیل^{۳۵} و زام دوری یاریون^{۳۶}
 دیارن چمان عشق تو دارو
 بزانو احوال شیخ کراوه^{۳۸}
 دیش به تاو مگروا زاری
 به وینه^{۳۹} برف جه سر^{۳۰} دیاران
 جه رای نادانی شیدای زمانه
 بی‌خور و بی‌خواب تاسخ به دیدار
 شیخ اکابر مسلمانان
 واتش ای وش آمای به خیر
 دیش ئین و دنیاش مدران و پاره
 ترسا د روی ناز علیک دا پنش
 واتش ای ترسا زنه‌ار صد زنه‌ار
 ار قبولت بو کمز غلامم
 پی تو خاکسار^{۳۳} بول بانام
 امام آستانت و پای ویم حریف
 دایم من پی تو بی‌قراریمن
 پی تو ویم بردن و سرای مُردن
 پی تو درونم گر بستن به تاو
 نگاه کر به رنگ رخسار زردم
 ویم کرد و سر کرد راکه کشیشان
 رحمی و سکه سفیدم کری
 ببخشم و عشق انفاس عیسات

با رحم خیرت بیو به عالم
 ترسا اید اژنی خندش برده‌وه
 ۵۵. واتش ای صنعان پیر انده‌بار
 بلام یه حیفن پی شخص چون تو
 تو شیخ کامل مسلمانانی
 ایسه عاشق به تو یانی چیش
 مکیشه پی من هناسان سرد
 ۶۰. تو تازه پی من و شیدا می
 مکیشه آزار سود ندارو پیت
 تو شیخ کبیر دین حق پرست
 حرفی واچون شیخ نبوت دلگیر
 من باز شش‌دانگ تو دار سرمست
 ۶۵. با انصافت بو ای شیخ اکابر
 هنی بی توره کردن گفت و گو
 امجار توم بخشا به دین^{۴۳} عیسی
 ورنه مواچون^{۴۳} و ره‌بابان
 صنعان اید اژنی دل آورد به جوش
 ۷۰. طعنه مدی لیم سکه سفیدن
 تای جو کلاف سیای اشد بو
 وزی نکردن عمر ویردم
 بلکه جه بوی زلف عنبر بوی دلبر
 نیش عشق توم جوان کرده بو
 ۷۵. واتش بواچون بریزان هونت
 صنعان وات او رو ویردم جه گیان
 راضیم و مردن نک ای ژیانه
 پی رسوایم مگری پری ویت^{۴۴}
 ایسه کفتم بی ماجراوه

چند وختن^{۳۷} پریت وینه عبدالم
 جه لعل لبان ماء‌الورده‌وه
 آزارت کیشان پری دین یار
 خیالان جه دل درون باورو^{۳۸}
 آگادارِ حال گشت درده دارانی
 شو به ماوای ویت پیر درون ریش^{۳۹}
 چند وختن واده جوانیت ویرد
 چی^{۴۰} وخت پیریت هم رسوا می
 چنی مریدان بشو و دمای ویت
 من گبر ترسای دین بت پرست
 تمام کی بین گروهی دار پیر
 حیفن پری تو ویت کری پا بست
 من نوبر تمام تو دار بی‌بر
 مسلمان با ترسا چون کرو مبو^{۴۱}
 و ناله ناقوس بانک کلیسا
 کرات و عبرت گشت مسلمانان
 واتش ای ترسای مست و می فروش
 ار چه سفیدن به توم امیدن
 پرورده سوسن پای طغرای لیمو
 بچینم پی دفع هوناوان وردم
 تاف جاهلیم پیدا بو جه سر^{۴۲}
 شراب عشقت به من^{۴۵} درده بو
 چی زیده گران آواره تونت
 جع کعبه شریف امام بی مکان
 هر دم مدی لیم ای تیر و تانه
 عالم گشت زانان صنعان بین شیت
 چاو رسوایم اما دماوه

۸۰. آرو من امام جه یانه الله
 هورگیلام نین من چی مکانه
 به ابروی کمان قدرت رژیده^{۴۸}
 و افشانی چین زلف چین جمینت
 و گونای گلنار بدر منیرت
 ۸۵. و درج یاقوت پر جه مرواریت
 و چای زرخدان او زنج زردت
 و سینۀ بیخوش لیموان زرد
 و برزی بالای و سول رژیدت
 به گشت سوگندت دست من پیوه
 ۹۰. باقی اختیار و دست ویتن
 عشق تو بین و پا پیچ پام
 برشین جه عشق صمد جه دستم
 هورگیلام نین جه پای قصر یار
 ترسا اید اژنی زانا بهه تاقی
 ۹۵. آشفته عشقن نمیوش علاج
 واتش به صنعان^{۵۳} ای شیخ کامل
 وختی چنی من بیاوی به کام
 اول بنوش جرعه جام می
 دوم کتابت قرائت یکسر^{۵۵}
 ۱۰۰. سیم چند وختن امن بی شوانم
 هر کس جه لای^{۵۶} عشق مبو گرفتار
 تا که نکیشی جفای روزگار
 بدارا مجوس به کوره زمزم
 به اوج کلیسا بیانه حرم
 ۱۰۵. وختی سجدت برد و پای^{۵۷} بتخانه
 شرطن چنی من بیاوی به کام

حرف^{۴۷} بد نامیم جه عالم نیا
 مبون و سرگرد بت و بتخانه
 به نیش مژه^{۴۹} پای هر دو دیدت
 چم وردن جه دور لعل جمینت
 به شعله^{۵۰} شوق روی عالم گیرت
 به خال هندوی برز دیاریت
 و گردن صاف مینای بی گردت
 مدان و شبنم قطره ماءالورد
 به طاق و ابروی قلم کشیدت
 گرفتار توم شای شیرین شیوه
 هر چی مواچی سرم و ریتن
 حال من ایدن عرض کردم تمام^{۵۲}
 مدعام وسن وس صنم پرستم
 اگر بواچی کرام سنگه سار
 عقل و هوش شیخ نمندن باقی
 و اخلاص نیاش سر و راکه عاج
 اگر تمانن مراد بو حاصل
 هر چی بواچی کری سرانجام
 به یاد دوران کیانان کی^{۵۴}
 بسوچی جه لام سجده ویت ببر
 مبو تو بشی چنی خوکانم
 مبو بکیشو جفای روزگار
 کی مبو پشتان بژن بالای یار
 هر چی بواجو بی زیاد و کم
 به دین و آیین عیسی بن مریم
 به دین رسول ویت کرد بیگانه
 به دلوازی ویت بنشینی و لام

صنعان وات بلی بنده فرمانم
 ترسا جامی می گرت به دستوه
 بردش پری شیخ به دلوازوه
 ۱۱۰. صنعان هوریزا جامش گرت به دست
 مریدان تمام آمان و پیشواز^{۵۸}
 خدا خیرت بو اینه چه فکرن
 وات به مریدان پاسه بین کار
 ار دلبر کورن منیچ هر کورم
 ۱۱۵. یکی وات ای شیخ تو رسوا می^{۶۱}
 وات دین ترسام او رو کرد قبول
 یکی وات ای شیخ مر نمانی
 وات او رو چه دین ایمان ویردم
 یکی وات ای شیخ دوزخ نه راتن
 ۱۲۰. واتش جه اهم آهر مریزو
 یکی وات پنش خدات شی جه دست
 واتش خدای من دین دلبرن
 یکی [وات] خدات یکسر شی جه یاد
 وات تمام ویر او رو شین جه مثن
 ۱۲۵. او رو ویردم هوای تسبیحات
 یکی وات ای شیخ کراماتت کو
 وات جه مکافات من ندارو باک
 یکی وات واده الله اکبرن
 یکی وات عمرت یکسر شی و باد
 ۱۳۰. یکی وات پنش واده نمازن
 واتش من سجدم و بت آوردن
 وات کوره ذکر مچنگ ربابن
 مریدان واتن حالش پشیون

هر چی بواجی قوچ قربانم
 به صد لنج و لار دیده مستوه
 واتش بنوشه به روی نازوه
 بوسا بان دست نگار سرمست
 واتشان ای شیخ صاحب سوز ساز^{۵۹}
 هوریزه بشین به واده ذکرن^{۶۰}
 هورگیلام نین جه پای قصر یار
 وس در آزارم من جفا و جورم
 پی دین دلبر و ترسا می
 هورگیلام^{۶۲} جه دین خدا هم رسول
 ایمان مورشی زنهار مستانی
 دل به غمزه و ناز دلبر سپردم
 هوریزه و پا واده صلوا[اتن
 شراره دوزخ جه تن مخیزو
 قایل بی و دین ترسای بت پرست
 ایمانم جه لای دین^{۶۳} ماه انورن
 نین جه فکرت ذکر و تسبیحات^{۶۴}
 رو کرد جه قاپی کلیسان گشت
 جه کعبه شریف امام بی ولات
 خوف عرصات مکافاتت کو
 بیزارم جه دین پادشای لولاک
 واتش اکبرم دین دلبرن
 واتش پری دوست هر چی بادا باد
 یه سجود و بی نیازن
 بکر استغفار اینه چه فکرن
 استغفار من شیشه شرابن
 واتن به تحقیق یه کار دیون

زاناشن که شیخ دل شین وراج
 ۱۳۵. یکسر رو کردن و کعبه مراد
 شیخ دی که یاران جه لاش بین روان
 هر چند خلائق کردشان منا
 دین ترسای کو ورندا جه دست
 لوا و پای بت سجده برده
 ۱۴۰. واتش جه خدای گردون ویردم
 ار صد من عاصی شرمسارنان
 میو جه لاشان مراد بو حاصل
 اید وات خرکش جه بر کنده
 زنهارش بیست وینه رهبانان
 ۱۴۵. یخش دا ولا وینه نصرانی
 دل بستش و بت برش جه رای دین
 مناشان بکرد جه آه و زاری
 تا وعده هفت سال^{۶۵} شوانی مکرد
 شوانی مکرد تا بخور آوا
 ۱۵۰. دلبر بو لنجه خرامانوه
 رو چنی خوکان شو نه پای حصار
 هفت سال بی دستور صنعان دلبر
 بشین به سر وقت جرگه مریدان
 تمام مریدان رو نیان به راه^{۶۶}
 ۱۵۵. هر کس جه صنعان مپرسان خبر
 واتن به تحقیق عشقش ها جه سر
 مگر لطف حق بیاوش بداد
 خلیفهش بی^{۷۳} صاحب کرامات
 چند سال لوا بی و عزم سیاحی
 ۱۶۰. احوال صنعان پرساش جه یاران
 علاجش نین نمه بوش علاج
 واتشان ای شیخ بنیشه و شاد
 کیشا به سردا باده ارغوان
 و قول کس نکرد قران سوچیا
 رو کرد جه قایی کلیسای گشت
 مالاش و گونای رنگ زردوه
 رو و آستانه بتان آوردم
 پی دین دلبر بی قرارنان
 هجرانم بردن تا و سرای گل
 یخش دولا تسبیح شنده
 زار زار مگروا نه پای بتخانان
 لوا به مذهب غزای رهبانی
 رهبانان و شیخ کردن آفرین
 کردشان چنی خوکان مرداری
 دایم مکیشا هناسان سرد
 مشی و یانان پری مال آوا
 صنعانش بدا و دامانوه^{۶۶}
 زار زار مگروا جه هجران^{۶۷} یار
 مست لا یعقل جه عشق^{۶۸} دلبر
 شین و دماوه خاطر پریشان
 یلغار کردشان تا یانه خدا
 جه گمراهی شیخ مواتن یکسر
 علاجش نین جو وصل^{۷۰} دلبر
 ور نه علم شیخ یکسر شی و باد^{۷۱}
 حل میی جه لاش هزار مشکلات
 بی خبر جه کار کرده الهی
 جه دیدهش ریزا اسرین چون باران

گزارش شیخ عرض کردن چه لاش
 تا یوان به شار کعبه معظم
 رو کرد و حرم سرپوش ستار
 رو مالا به خاک کردش مناجات
 ۱۶۵. واتش یا کریم کرم‌داری
 با چنی گیسوی عنبر رسول^{۷۳}
 صنعان خلاص کی چی ماجراوه
 ایدش وات لالا تا بخور آوا
 فارغ چه هوش چه سجده بردن
 ۱۷۰. پیش واتن چه خاوی یار غمخوار
 هوریزه بشو تا به شار روم
 اید اژنی چه تاو لرزا و ستیزا
 ناگا چه تقدیر راش کفت نه حجاز
 وات به مریدان بشین به راوه
 ۱۷۵. به توفیق حق بینای بان سر
 مریدان واتن بنده فرمانین
 خلیفه بزرگ هوریزا و پا
 چه کعبه شریف همت خواهی کرد
 چند رو تا شوان گردشان یلغار
 ۱۸۰. ساتی چو مسکن نشتن و زمین
 دیشان شیخ چنی خوکان مردار
 خرقه رهبانان بکردش به ور
 زنهارش بستن چنی کشیشان
 لوان و نزد^{۸۲} مریدان یکسر
 ۱۸۵. چه دور صنعان گردین بستن کو
 خلیفه واتش ای شیخ کامل
 چی چیش دین حق ور مدی چه دست

چو د[ما] مالان سر و خاک پاش
 وضو تازه کرد به آب زمزم
 کردش ستایش پادشای غفار
 لالا به درگای قاضی الحاجات
 آگاه چه بنده شرمسارنی
 استدعای بنده بکری قبول
 چه گمراهی ویش بیو و راوه
 دعاش به هدف اجابت یاوا
 زانا به تحقیق به خاوش کردن^{۷۴}
 دعات قبول کرد سرپوش ستار
 بیاوه به داد شیخ آخر شوم
 چه خاوشیرین در ساعت خیزا
 مریدان تمام آمان و پیشواز^{۷۵}
 ان شاء الله رحمن پشت و پناوه^{۷۶}
 چه شیشه^{۷۷} فرقان ماوروش و بر
 بنده کمترین شیخ صنعانین^{۷۸}
 به توفیق حق به حکم خدا
 چنی چل مرید رو به راه آورد
 تا یوان و پای قلاچ^{۷۹} کفار
 کردن ستایش جهان آفرین
 ویل ویل مگیلو به وینه سالار^{۸۰}
 مگیلو بزار پی عشق دلبر
 رنگ زرد ضعیف^{۸۱} خاطر پریشان
 سلام دان ونش مدران ورنور
 خیزا چه یاران زایل^{۸۱} بی شو
 پی چیش کفتنی چی فکری باطل
 قایل بیت به دین شاه بت پرست

جه كعبه شريف جه چشمه زمزم
 كون ذكر و توحيد كون تسبيحات
 ۱۹۰. كون آواز تكبير هرده جاران
 خوف عرصات مردن نين پيت^{۸۴}
 يه چيشن ای شیخ تو جه عشق یار^{۸۵}
 عشق حق خاصن جه درونت بو
 نك عشق ترسای مست می فروش
 ۱۹۵. صنعان اید اژنی درونش جوشا
 وات راویار هرزه هرزه گو
 دین و ایمانم دین دلبرن
 وس بدن آزارم به عشق خدای ویت
 ملعون فقیر احوال نزانی
 ۲۰۰. ایمان یکی پی ویت سپردم
 صب ناله ناقوس کلیسای کنشت
 تامی جو کلافه سیای زلف عنبرین
 جامی باده می جه دست دلبر
 نه عشق ترسام و درون کفتن
 ۲۰۵. سرم آشفته عشق دلبرن
 من پری شیوه مست روی جانان
 تا کی چنی خوک مگیلو به زار
 تا که نبوم جه دین احمد هراسان
 دیارن هرزه هرزه کارنی
 ۲۱۰. البت^{۸۸} جفای عشق پنت نیلوان
 اید وات اسرین ریزا و سردا
 مریدان دیشان نمیو و دام^{۸۹}
 واتن سعی مان کردین بی باطل
 ماورو به سر راکه راه راست

آمای بی ولات دین بدن مریم
 کون یا هو یا هو یه و عده^{۸۳} صلاتت
 کون دست به دعا چنی یارانت
 خوف بکر جه مرگ مردن ها نه ریت
 عیین پری تو ای شیخ سالار
 جه هر دو دنیا رهنمونت بو
 دایم پی مسلمان درون مدو جوش^{۸۶}
 چون سیل وهار جوشا و خروشا
 هی هی من جه کو دین تو جه کو
 چه پروام جه خوف روز محشرن
 بشو به راه خیر بیو جه ریت
 افسانه بی سود پی که موانی
 من جه خداوند او رو ویردم
 خاصترن جه دین مسلمانان گشت
 خاصترن جه لام جه خلدبرین
 خاصتر جه لام جه آب کوثر
 واچی درونم بلیه نفتن
 جه پروام جه خوف روز محشرن
 بیزارم جه دین گشت مسلمانان
 کی رحمش میو ماه چهاندار
 کی میو جه دست رحمی به آسان^{۸۷}
 بی خبر جه حال گرفتارنی
 احوال نزانی نداری تاوان
 روش کرد چنی خوک و دشت و دردا
 تن کردش و تیر تانه خاص و عام
 به ذات بی مثل دانای ذاجلال
 هورگیلا جه دین ترسای حق نناس

۲۱۵. امجار راکه عشق کربوش به ور^{۹۰}
 چون آما به هوش بانکش نه وردا
 یکی وات یاران بشین به راهه
 یکی [وات] مشون تا و ملک هند
 یکی [وات] به لطف پادشای سبحان
 ۲۲۰. یکی وات جه دست تانه منامین
 یکی وات جه دست تانه کشیشان
 یکی وات مشون تا و شار فارس
 یکی وات تا و اصفهان
 یکی وات مشون تا و سبزه‌زار
 ۲۲۵. خلیفه واتش اینه چه فکرن
 وضو تازه کین به او زلال
 اوسا کوره ذکر بگیرین پریش
 بلکم جه الطاف جهان آفرین
 یاران واتشان هر ایدن صلا
 ۲۳۰. در ساعت خیزان گرتن دست وضو
 نشتن و پای ذکر جرگه مریدان
 جه ناله یا هو ا من هو میو
 ملان والحاصل گشت آمان به وار
 هر جانوری چی دشت و دردا
 ۲۳۵. تا یوان و لای کوره مریدان
 خوکان ستیزان آمان به یلغار^{۹۵}
 لرزان جه هیبت کوره ذکره‌وه
 صنعان اید اژنی دی دل آورد به جوش
 چون آما به هوش [ش] بانکی نه وردا
 ۲۴۰. زار زار مگروا جه شرمساری
 مواتش یا رب توبه و استغفار

نین هورگیلاش جه دین دلبر
 خاک روی زمین بکرد و سردا
 دیسان رو بکن به شار کاوه^{۹۱}
 یکی وات مشون تا و سمرقند
 مشون و خدمت آغه خوراسان
 منیج ها مشون و شار غزنین
 مدارام نین تا و کرماشان
 موبنون و چم یاوران به اخلاص
 پنا میرون به ذات سبحان
 جه تاو تانه ای قوم کفار
 هوریزن و پا یه وعده ذکرن
 بکرین نماز حی لایزال^{۹۲}
 بلکه ببو رام شیخ درون ریش
 صنعان باورین و راکه دین
 پنا بیرن به ذات الله
 و اخلاص پاک به حق یا هو^{۹۳}
 کردن ستایش پادشای سبحان
 کزه گفتم به جرگ صحرا کش و کو
 مدهوش بین و ذکر پادشای جبار^{۹۴}
 خروشا به تاو آمان جه سردا
 صدف مواتن به ذات سبحان
 سرسام بین جه نام پادشای غفار^{۹۶}
 چم نیان به هم شین فکره‌وه
 چم نیا به هم و می شی جه هوش
 فک روی زمین بکرد و [سر]دا
 رو کرد به حاجت و درگای باری
 بویر جه تقصیر بنده شرمسار

چه خواجه کرم چه بنده تقصیر
 سوای تو کین کرم بی‌شمار
 یا حی که معبود کرم‌داری
 ۲۴۵. با رحمت بیو به جستۀ حالم
 چه دریای عصیان کرم بی‌شمار
 ایدش وات زنه‌ار چه بر کنده‌وه
 رونیا و خاک لوا و سجود
 لیش آمان‌دا چه درگای باری
 ۲۵۰. ملایک تمام آمان به خروش
 صنعان اید اژنی هوریزا و پا
 پنا به درگای بی‌نیاز برین
 خلیفه و مرید شکرانه کردن
 کشیشان خبر پی ترسا بردن
 ۲۵۵. گرا چه هیبت سوز وینۀ نور
 چه گمراهی ویش لرزا ستیزا
 جام بادۀ می چه دست شنده‌وه
 ریحانان بکرد و پرچین گل
 واتش به دایه ماه بی‌اندیش
 ۲۶۰. ماچان هم لوان و دین ویشان
 پی من بیزار بی چه دین رسول
 پی من او سجده و بت برده‌وه
 پی من هورگیلا چه دین ویشان
 پی من او چه گیان شیرین ویرده
 ۲۶۵. سیوای راکۀ حق ندارون علاج
 من چه بتخانه کوران موبرون
 بت پارچه چوب چیش مو چه دست
 بلکه و حاجت رسول سرور
 عفوم بکره پادشای کبیر
 ببخشه گنای بنده شرمسار
 آگاه چه بنده شرمسارنی^{۹۷}
 بی سکه سفید تن کری زخالم^{۹۸}
 عفوم بکره سترپوش ستار
 هر دو دستش گرت تسبیح شنده‌وه
 بگروا [و] زار چه درگای معبود
 واتش ای صنعان مکره زاری
 آنا عفوت کرد ستار سرپوش
 وات به مریدان با بشین و را
 فرمودۀ خدا به جا باورین^{۹۹}
 دیسان رو به روی کعبه آوردن
 شیشۀ نفت [به دست] آهر سپردن
 چه سوز لقای پادشای غفور
 اسرین هونین چون مرواری ریزا
 کرپۀ حیتاران یک یک کنده‌وه
 پیایی مکند و بی‌تحمل
 چیش کرون چنی صنعان دلریش
 معلومن چه من درونش ایشان
 پی من شوانی خوکان^{۱۰۰} کرد قبول^{۱۰۱}
 پی من ترسای^{۱۰۲} کعبه کرده‌وه
 پی من چند غراب سیاست کیشان
 پی من جفاهای بیهودش برده^{۱۰۳}
 مشون و دماش بیزارم چه عاج
 رو به آستانۀ کعبه مکرون
 صد لعنت به دین ترسای بت پرست^{۱۰۴}
 بویر چه تقصیر ای بنده کمتر

اید وات و خیزا وینه سول تر
 ۲۷۰. دایه [و] کشیشان کفتن و دماش
 [دایه] وات پنش ای ماه تابان
 مردین عیسات ورمدی جه دست
 عیین پری تو همیلای پرمی
 ار هی نونمام نازار باوان
 ۲۷۵. مَر نمرسی تو جه کلیسا
 مر فرامش کردی شیر سفیدم
 رنج چند ساله مدره و باد
 واتش به دایه وس دَر آزارم
 امشب من رسول آما به خاوم
 ۲۸۰. جه یانه تاریک من آمام و بر
 اگر حرف من مکردی قبول
 دایه بلی بنده فرمانین
 یلغار دا آمان و لای یاران
 کُفت و دست و پای شیخ انده بار
 ۲۸۵. به عشق پادشای دهنده داور
 صنعان اید اژنی خیلی بی خوشحال
 وات امیدم به تون پادشای غفار
 وختی رضات بو حی لاینام
 گشت کرده دینن ذات به سبحانی
 ۲۹۰. جه مغروری ویم ای بنده بدبخت
 تقصیرم پیشن جه کوم بی تاوان
 شیخ گیلاوه تا و شار ترسا
 بردشان [و شار] قصر زرنگار
 دلبر چنی قوم خوش تبارش
 ۲۹۵. یکتای بی همتا کردشا قبول
 رو نیا و رای بیابان بَر
 به اعزازوه مکردن ثنانش
 اینه چه فکرن به خاطر یاوان
 مشی و راکه دین حق پرست
 پری راکه حق جه دین مویری
 مر شرمتم نین تو جه بتخانان
 برمشی جه دین انفاس عیسی
 هنی کی مبو به جای امیدم
 چنی دایه ویت بنشه و شاده^{۱۰۵}
 جه دین عیسی خیلی بیزارم
 روشن بی به نور بینای چاوم
 قایل بیم به ذات بینای بان سر
 ایمان باوردی^{۱۰۶} به دین رسول
 هر چه مواچی کمتر کنیزانین^{۱۰۷}
 مریزا به چم اسرین چون واران^{۱۰۸}
 واتش آمانن زنهار صد زنهار
 بیزارم جه دین بت پرست یکسر
 رو کرد دیارگه دانای ذ[و]الجلال
 ببخش گنای بنده شرمسار^{۱۰۹}
 ترسا ماوری به دین اسلام^{۱۱۱}
 به صنعان مدی خرقة رهبانی
 وستی و گجاو میتتان سخت
 من کردی چوپان گشت چنی خوکان^{۱۱۱}
 خیلی بی خوشحال جه لطف بی همتا^{۱۱۲}
 هر چه بتان بی کردن یختسار^{۱۱۳}
 اهل احشامات ناحیه شارش
 ایمان آوردن به خدا و رسول

حَقًّا که معبود هم بی باکنی
 اوسا به آیین دین پیغمبر
 یاران و دلشاد کردشان و خجت
 اساسه شادی کردشان طیار
 ۳۰۰. صدای^{۱۱۴} مطربان سوز خوش آهنگ
 نازک مهوشان بی پروا چه خم
 مگیلان به ناز چون آهوی ختن
 چند رو تا ایوار اساسه شادی بی
 صنعان هم لوا^{۱۱۵} و قصر دلبر
 ۳۰۵. داخل بی و برج ماه مشتری
 سلام کرد ونش بنشت و زمین
 به لطف بی چون بینای^{۱۱۸} بان سر
 فارغ بی چه شوق سر نیا نه خواب
 تمام بی ماجرای شیخ صنعان هم
 ۳۱۰. یا الله با چنی نام اسم ذات
 به عشق^{۱۲۰} عظیم مقربانت
 به غفوری ویت جهان آفرین
 هم به شای [سوار عرصه لا فتی
 به عشق چهار یار نازار رسول
 ۳۱۵. هم با چنی آل مصطفی مختار
 به صدق اخلاص اصحابان پاک
 دعام قبول کر یا خدای اکبر
 هر وختی یاران منیشان به هم
 هر کس یاوران کتاب کرو یاد
 ۳۲۰. هزاران درود هزاران سلام
 ایجاد کننده نه افلاکنی
 بستشان نکاح ماه منور
 کردن تدارک تا و چندی وخت
 آمان خلائق و قصر زرکار
 رفیق^{۱۱۵} قمریان شیدای شوخ سنگ
 دست چوپیان گرتن چنی هم
 منمانا وینئه گل غنچه چمن
 یه گشت جه الطاف خدای بی^{۱۱۶}
 هوریزا و پا خورسید خاور
 کردن و پابوس پریزای پری
 کردن شکر ذات رب العالمین
 صنعان و دلشاد هم آما و بر
 آزاد بی جه عشق ماه جهانتاب
 چنی ترسای ناز هم یاوان به هم
 بخور لقای پاک بی همتات^{۱۱۹}
 به ذکر توحید ملایکانت
 به معراج خاص رسول امین^{۱۲۱}
 پریش نازل بی سوره هل اتی
 با جتی او دم اجابت قبول^{۱۲۲}
 ببخشی گنای بنده شرمسار^{۱۲۳}
 به سوز درون شهیدان خاک
 به توفیق تو بینای بان سر
 مواچان کتاب صنعان و به غم
 چنی یاوران بنشین به شاد
 ز ما بر محمد علیه السلام^{۱۲۴}

پی‌نوشت‌ها:

۱. اصل: جراه.
۲. اصل: جگشت.
۳. اصل: بسجادت.
۴. اصل: نور.
۵. در نسخه دوم: ناگاه که صنعان نگاه کرد جه دور / قلعه دیارن چون شمع کافور
۶. در نسخه دوم: بشین و پابوس قبله ورینم / شای نوبر نام شوخ شیرینم
۷. اصل: مواجی.
۸. در نسخه دوم: قربانیم.
۹. در نسخه دوم: مریدان.
۱۰. اصل: برای.
۱۱. اصل: جلای.
۱۲. اصل: بمریدان.
۱۳. اصل: جدو.
۱۴. در نسخه دوم: رونباه و راه.
۱۵. در نسخه دوم: تا یاوآن.
۱۶. در نسخه دوم: ویش وست نروی خاک.
۱۷. در نسخه دوم: مه جمین جامن.
۱۸. در نسخه دوم: نخاو.
۱۹. در نسخه دوم: دیده و گیانمن.
۲۰. در نسخه دوم: بطافی ایدن کعبه مرادم.
۲۱. در نسخه دوم: شو.
۲۲. در نسخه دوم: دایم.
۲۳. اصل: یکشخصی.
۲۴. اصل: بیقراریون.
۲۵. اصل: زلیل.
۲۶. در نسخه دوم: ذلیل و زامدار دوری یاریون.
۲۷. در نسخه دوم: اسرین جه دیدش چون سیل موارو.
۲۸. ترسا اید اژنی خیزا به صدناز / چنی کناچان آما به پیشواز.
۲۹. اصل: بوینه.
۳۰. اصل: جسر، بیت ۳۰ نسخه اول در نسخه دوم وجود ندارد.
۳۱. اصل: بتحقیق.
۳۲. اصل: بلاوه.

- ۳۳: اصل: خاک سار.
۳۴: اصل: نجرگم.
۳۵: اصل: جکیان.
۳۶: اصل: بحاجت.
۳۷: در نسخه دوم: خیلیون.
۳۸: در نسخه دوم: خیالان خام ندل باورو.
۴۰: اصل: درونریش.
۴۱: در نسخه دوم: مسلمان چنی ترسا چون مبو.
۴۲: اصل: جی.
۴۳: در نسخه دوم: مواتم.
۴۴: در نسخه دوم: یکسر.
۴۵: در نسخه دوم: پنم.
۴۶: در نسخه دوم: پی چی رسوای مگری پی ویت.
۴۷: در نسخه دوم: طبل.
۴۸: در نسخه دوم: کشیدت.
۴۹: در نسخه دوم: مژان.
۵۰: در نسخه دوم: شعشعه.
۵۱: در نسخه دوم: ترنج.
۵۲: مصرع‌های این بیت در نسخه دوم جایه‌جا شده‌اند.
۵۳: اصل: بصنعان.
۵۴: در نسخه دوم: کیکاوس کی.
۵۵: در نسخه دوم: دوم کتابان قرانان یکسر.
۵۶: در نسخه دوم: نرای.
۵۷: در نسخه دوم: نروی.
۵۸: در نسخه دوم: بقریاد.
۵۹: در نسخه دوم: شی و یاد.
۶۰: این بیت در نسخه دوم نیامده است.
۶۱: در نسخه دوم: مریدان وات ای شیخ رسوا مبی.
۶۲: در نسخه دوم: ویردم.
۶۳: در نسخه دوم: ایمان دیده.
۶۴: در نسخه دوم: محوت کرد ندل تمامی آوراد.
۶۵: در نسخه دوم: شیخ تا به چندی سال.
۶۶: در نسخه دوم: صنعانش نیا بروی نازوه.

۶۷. اصل: جهجران.
۶۸. اصل: جمعش.
۶۹. اصل: هر چل مریدان رونیاہ نراہ.
۷۰. اصل: جه عشق.
۷۱. در نسخه دوم: گرد لوا و باد.
۷۲. در نسخه دوم: شخصی عظیمی.
۷۳. در نسخه دوم: با چنی خدا و حضرت رسول.
۷۴. در نسخه دوم: زاناش بصریح یه خاوش بردن.
۷۵. این بیت در نسخه دوم بیت ۱۳۹ است.
۷۶. در نسخه دوم: انشالله کرین پشت و پناوه.
۷۷. در نسخه دوم: کوره.
۷۸. قافیه این بیت در نسخه دوم به صورت فرمانیم و صنعانیم آمده است.
۷۹. ابیات ۱۷۸ - ۱۷۹ نسخه اول در نسخه دوم به صورت جابه‌جا آمده‌اند.
۸۰. بیت ۱۸۱ در نسخه اول در نسخه دوم نیامده است.
۸۱. اصل: ضایف.
۸۲. اصل: نزاو.
۸۳. در نسخه دوم: واده.
۸۴. در نسخه دوم: دنیا بی وفان سود ندارو بیت.
۸۵. در نسخه دوم: جه سودی دارو بتو عشق یار.
۸۶. این بیت در نسخه نیامده است.
۸۷. در نسخه دوم: کی میوم بدست صنم به آسان.
۸۸. در نسخه دوم: یقین.
۸۹. در نسخه دوم: مریدان واتن نمیو آرام.
۹۰. در نسخه دوم: دین راکه ترسا گرتنش نور.
۹۱. در نسخه دوم: کعبه.
۹۲. در نسخه دوم: ذوالجلال.
۹۳. در نسخه دوم: و اخلاص خاص بحق کردن رو.
۹۴. در نسخه دوم: غفار.
۹۵. اصل: بیلغار.
۹۶. ابیات ۲۳۴ - ۲۳۶ نسخه اول در نسخه دوم وجود ندارند.
۹۷. ابیات ۲۴۱ - ۲۴۳ نسخه اول در نسخه دوم وجود ندارند.
۹۸. قافیۀ این بیت در نسخه دوم به صورت حالتّموه و خجالتّموه آمده است.
۹۹. قافیۀ این بیت در نسخه دوم به صورت برمی و باورمی آمده است.

۱۰۰. اصل: خکوکان.
۱۰۱. در نسخه دوم: پی من چند سالن عاجش کرد قبول.
۱۰۲. در نسخه دوم: ترک مال.
۱۰۳. قافیه این بیت در نسخه دوم به صورت ویردن و وردن است. مصرع دوم: پی من چند جفای بیودش وردن است.
۱۰۴. ابیات ۲۶۶ - ۲۶۷ نسخه اول در نسخه دوم وجود ندارند.
۱۰۵. در نسخه دوم: رنج چند سالم باوره و یاد / رنج دایه ویت مدره و باد.
۱۰۶. در نسخه دوم: کردیمان بشین.
۱۰۷. این بیت در نسخه دوم وجود ندارد.
۱۰۸. در نسخه دوم: ایدش دی آما تا و لای یاران / مریزا و چم اسرین چون باران.
۱۰۹. وات شکرم بتون پادشای غفار / تو بخشای گنای بنده عصیان بار.
۱۱۰. وات ار رضات بو حی لا ینام / ترسا ماوری بدین اسلام؛ در نسخه اول ماوری به صورت ماواری آمده است.
۱۱۱. تقصیرم چیشن جه کون تاوانم / کردی و چوپان جرگه خوکانم.
۱۱۲. در نسخه دوم: کشیشان درلاد حاضر بین جلاش / هر یک جلای مکردن ثناش.
۱۱۳. این بیت در نسخه دوم در قالب دو بیت زیر آمده است.
- | | |
|---------------------------|-----------------------------|
| آمان و پیشواز خلائق هزار | بردشان و شار قصر زرنگار |
| هر چی بتان بی کردن یختسار | صنعان چون یاوا به قصر زرکار |
۱۱۴. در نسخه دوم: صوت.
۱۱۵. در نسخه دوم: ناله.
۱۱۶. در نسخه دوم: لطف الله بی.
۱۱۷. در نسخه دوم: صنعانش ببرد.
۱۱۸. در نسخه دوم: مینای.
۱۱۹. ابیات ۳۰۸ - ۳۱۰ نسخه اول در نسخه دوم وجود ندارند.
۱۲۰. در نسخه دوم: به عرش عظیم.
۱۲۱. در نسخه دوم: ختم المرسلین.
۱۲۲. این بیت در نسخه های دوم و سوم وجود ندارد.
۱۲۳. این بیت در نسخه دوم وجود ندارد.
۱۲۴. ابیات ۳۱۷ - ۳۲۰ در نسخه دوم وجود ندارند.

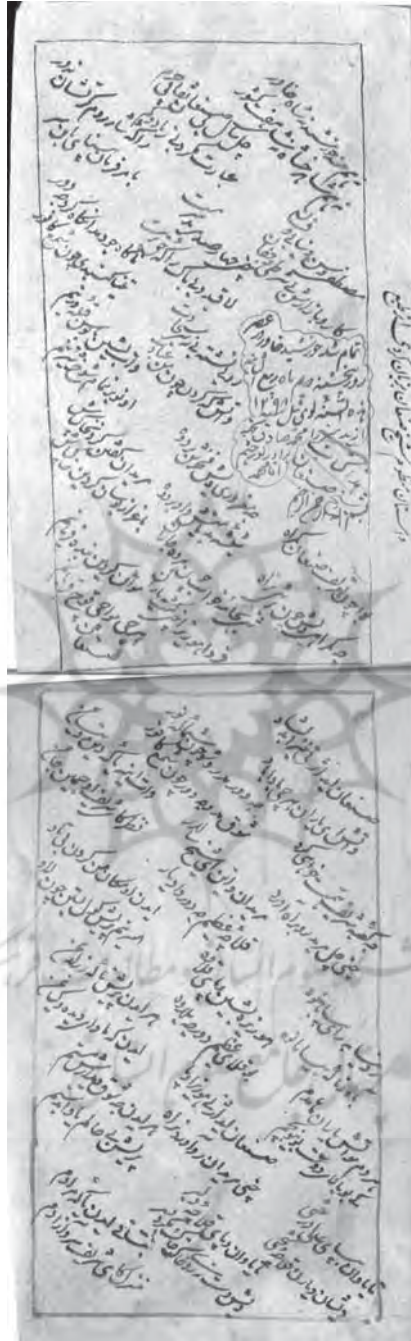
واژنامه:

دما: عقب	به‌وار: به پایین	«آ»
دیار: آشکار شدن	بواچون: بگویم	آراگیل: آواره، سرگردان
دیتم: دیدم	به‌ور: در بر کردن	آما و لاهه: از کنار آمد
دیشان: دیدند	«پ»	آو: آب
ديسان: دوباره	پشتان: همبستر	آهر: آتش
دیل: اسیر	پنش: به او	«الف»
دی: دید	پی: برای	اسرین: اشک
«ر»	پی چیش: برای چه	اژنی: شنیدن
راکه: راه	«ت»	او رو: آن روز
راویار: رهگذر	تاسخ: در آرزوی دیدار	اوسا: در آن زمان، در آن وقت
روز: روز	تانه: طعنه	اید: این را
روژ: روزها	«ج»	ایشان: به درد آوردن، ناراحت شدن
روی: روزی	جمین: صورت زیبا	ایسه: الان، اکنون
رونیا: به راه افتادن	جه کوم: از کجا	ایوار: نزدیک غروب آفتاب، عصر
ریت: در راه تو	جه لام: در نزد من	«ب»
«ز»	جه: از	بانسر: بالای سر
زام: زخمی	«چ»	باوان: خانواده پدری
زانا: فهمید، دانست	چاو: چشم	بتاقی: بدون شک
زوخواو: خون سیاه	چم: چشم	برز: بلند
«ژ»	چنی: همراه	برشی: فرار کردن، خارج شدن
ژیان: زندگی	«ح»	بزانو: بدانند
«س»	حیتاران: کنایه از زلف سیاه	بسوچنی: سوختن
ساتی: لحظه ای	«خ»	بشین: برویم
سول رژیده: چشمان سرمه شده	خاو: خواب اید: این را	بلام: ولیکن
«ش»	خجت: با سرعت، با عجله	بول: گرد و خاک
شار: شهر	خم: غم	بیخوش: خالص، ناب
شند: انداختن	خیزا: بلند شدن	بیان: بیابند
شوانی: چوپانی	«د»	بی‌بر: بی‌ثمر
شو: شب	دایم: همیشه	
شیت: دیوانه	دخیل: کمک کننده	

شیدا می: دیوانه می شوی	«م»	ونش: به سوی او
شی: رفت	مدران: ایستادن	ون: خون
«ص»	مدروشو: می درخشد	وهار: بهار
صب: صبح	مستائی: خریدن، نمی خری	ویت: خودت
«ط»	مَشون: رفت	ویر: هوش
طیار: آماده کردن	مَلان: پرندگان	ویردم: گذشتم
«ع»	مگیلو: می گردد	ویرد: گذشتن
عبدالم: نیکان، صالحان	منمانا: نشان دادن، آشکار کردن	ویش: خودش
«غ»	منیچ: من هم	وینه: مانند، مثل
غراب: عقاب سیاه	مواتن: می گفتند	ویم: خودم
«ق»	مواچی: می گویی	ویل: سرگردان
قاقم: حیوانی از خانوادهٔ راسویان،	موارو: می بارد	«ه»
شبیبه سنجاب و دارای پوستی	موانی: می خوانی	ها نه ریت: در راحت است
نرم و سفید است	مورشو: فروختن، نمی فروشی	هرده جاران: بارهای دیگر، مانند
قلاچه: قلعه کوچک	مینت: سختی	قبل
«ک»	«ن»	همیلا: نام معشوقه
کزه: سوزش	نمام: نهال	هنی: دیگر
کفتن: افتادن	نناس: شناس	هورگیلام: بازگشتم
کون: کجا	نونمام: تازه به دوران رسیده	هوناو: خوناب
کین: کنید	«و»	هوریزا: برخاستن
«گ»	واتش: گفت	هوریزه: بلند شو
گرت: گرفت	وات: گفت	«ی»
گردین: همه ما	واران: باران	یاگه: جا، مکان
گُر: آتش سوزان	واده: زمان، مدت	یختسار: نابود کردن، از بین
گجاو: امواج تند	ورانور: در مقابل، روبرو	بردن
گشت: همه	ورمدی جه دست: از دست می دهی	یخه: یقه
گونا: گونه	وزی: انداختن	یلغار: دویدن بر فوج دشمن، در
«ل»	وستی: انداختی	اصل ایلغار بوده، حمله، یورش
لالا: التماس کردن، ناله کردن	وس: کافی است	
لوا: رفت	وَش آمای: خوش آمدی	
لیم: به من	و لای: به نزد	

تقصیم حیلن لکولن بز نام	زینک صحران کنده خن مولا	بلفظ به چینی بنامی باسر	صفاک و دلش آما اویر
میلن کیدره ناره ترسا	خیدیه خوشحال صحران بلفظ به	کاخج به سوش سر سیدان کج	آزله به صعلیق به صانما
بردهشان نصیرن بکار	هم بنام به کفنه بنام	نما به با جراحی صندان هم	خینترسای نمان باولون بهم
دیگر خیرنم امیش نهارک	ایله احاطه راحیران	بالبه باقیه نام اسم زان	بنوبان کی اگریک بمانست
بکنایه به ایما کولک قبول	ایمان آرزو دران بلیار قبول	عریق عظیم منوبانست	ببازروصیه در بیکانست
صفا که صوبه نام به باکنی	ایمان به سواد اولد کنه هر	ببغورسی بیت جهان آفرینه	بمولا صص سوال ادرین
اوسا به آبی و بزم بفرس	سبک را کماج ماه اولد	ماتک سوا غرضه له فتما	میرین نازک به جورده بمانه
یاران و دلش کی لایه و خن	کفنه نزار کنان و خیر و خن	بسیق صحران زار سزل	باجنه لولس حاجت قبول
اساسه لیزر کده شان طیار	آمان طریقی و قدر در کما	ایمان به آل مصطفی خنما	ببخش کنای بنده شرماس
صدا سطران سو خیرن بکار	رلیق نموده طریقی نازک	بصدق صحرانی امانیک	سوز درون شمشیران فکس
نارک هوشان به پیر و خن	دست صوبان کز تره خن هم	دعای قبول کرایه خن کبر	بنویس قوی بنامی باسر
مکدانه با جرحه آهنگ	ملنا و بن کول غنچ خن	مار و خن یاران صیفان بهم	ولایت کما ب صندان و خن
خیر و ناریه اساس طریقی	به کول جا الحاق صحران	هر کما بران کما ب کور	خین باوران بلفظین بنام
صفاک مالم و قدر و کبر	هم بریزان با خیر و خن	۱۰	۱۰
و طریقی و بریح ماه	کفنه کوی با کوی بزرگ	۱۱	۱۱
سلام کده و بنی بلفظ نریان	کفنه خن کما تات به ایمان	بلفظ به	بلفظ به

پیام بهارستان / ۲۵، س ۶، ش ۲۲ / زمستان ۱۳۹۲



لایق در کینک و نامش
 که نشسته زین مو است
 منقش بر کون کله
 بر عهد چهره قدح
 قیلق قر کار زین
 بر به صافان بسور بنویس
 قفا و صلیح
 حوا و صلیح
 میا و مشنل اثر الحاکم
 میدانان قدسین
 خجل نمون ارجران
 زبان قزانه بون
 خانی نصاروان بسور
 باریجی کرجهان
 غمخیزیم شهر جوان
 جریس بو اولدی
 دانسن کله
 لایق در کینک و نامش
 که نشسته زین مو است
 منقش بر کون کله
 بر عهد چهره قدح
 قیلق قر کار زین
 بر به صافان بسور بنویس
 قفا و صلیح
 حوا و صلیح
 میا و مشنل اثر الحاکم
 میدانان قدسین
 خجل نمون ارجران
 زبان قزانه بون
 خانی نصاروان بسور
 باریجی کرجهان
 غمخیزیم شهر جوان
 جریس بو اولدی
 دانسن کله
 لایق در کینک و نامش
 که نشسته زین مو است
 منقش بر کون کله
 بر عهد چهره قدح
 قیلق قر کار زین
 بر به صافان بسور بنویس
 قفا و صلیح
 حوا و صلیح
 میا و مشنل اثر الحاکم
 میدانان قدسین
 خجل نمون ارجران
 زبان قزانه بون
 خانی نصاروان بسور
 باریجی کرجهان
 غمخیزیم شهر جوان
 جریس بو اولدی
 دانسن کله

پیام بهارستان / ۲۳، س، ۶، ش / زمستان ۱۳۹۲

بداکتی شیخ صنعان
سبحان الله الرحمن الرحیم و بر بنفعلین

بدانچه نونین صنعان کمره
چهل سال صنعان لوانچه صرم
چنه چهار صد مریه سر مست
دور شتر بد سر بسجارت
جه موز در و بی خوشی کمره
شور و جابره خواب چنه برده جان
را که شهر روم گردنی نومه
سبحان الله وینه شو قنور
صیب آسکار لرزاو ستیزا
مردان کفن کت بخاک نشا
لواش کویین بنده فرما نین
جه کعبه شریف انت ضوا هر کف
رو نیاب بر این با نوه ۵

حکیم در هر و بی چنه بر سر جراه
عبادت مکتوبه بزوار کرم
لد قید به جکنت راکم حق نیت
وانش که کف چنه در عبادت
نینه بدنا پیش دار و بر دوه
دینی چه خا و دا چنه کت بار ک
سوز مکتوبه درین روبر
خله چه ایچیم دیار در جهور
جه خا و شیرین در صفت حیرا
واعزاز دوه کون کتانی
هر ص صرا چر ندر چه فرما نین
چنه چله مریه روبر آورده
به آمونال این ما نوه

که بو طیارند در نین
۱۴۹۷۴
۹۰۴۸۶

پایان بهارستان / ۲۰۵، ش ۶، زمستان ۱۳۹۲

